پیشخوان

گامی در ثبت تجربه نشریه «سلام بچه‌ها»

روایت‌هایی تاریخی از یک توفیق رسانه‌ای

■ محمدرضا کائینی

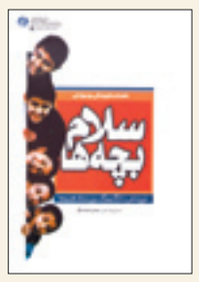

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نشریات فراوانی اعم از قدیمی و جدید، در بستر این تحول نوین به فعالیت پرداختند. «نشریه سلام بچه‌ها» که به ادبیات کودک و نوجوان اختصاص داشت، با چنین رویکردی از سوی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، کار خود را آغاز کرد. نشر «یاد یار» در اثر نوانتشار خویش به بازخوانی این تجربه پرداخته و با تلاش مهدی خوجه‌گی، آن را به تاریخ سپرده است. در بخشی از دیباچه این پژوهش، به نکات ذیل اشارت رفته است:

«در گسترده مجلات کودک و نوجوان، کیهان بچه‌ها و رشد از نشریات مهم سال‌های پس از انقلاب اسلامی‌اند. کیهان بچه‌ها مجله مؤسسه کیهان بود که از سال ۱۳۳۵ منتشر می‌شد. از سال ۱۳۶۱ و با سردبیری امیرحسین فردی، کیهان بچه‌ها توانست تصویرگران، نویسندگان و شاعران کودک و نوجوان بسیاری را تربیت کند تا جایی که بسیاری از نویسندگان مطرح امروز ایران، از همین افراد‌ند. شمارگان این نشریه هم حدود ۵۰ هزار نسخه در ماه بود! سابقه مجله رشد، به مجله پیک پیش از انقلاب اسلامی بازمی‌گردد. مجله رشد به آموزش و پرورش وابسته بود و در تمامی مدارس توزیع می‌شد. از این رو، از نشریات اثرگذار و در دسترس کشور به حساب می‌آمد. در کنار این مجله‌های سراسری، نشریات کودک و نوجوان دیگری با گستره کمتری منتشر می‌شدند که گاه مردمی بود و گاه به نهاد یا سازمان خاصی وابستگی داشت. همان طور که گفتیم، ادبیات کودک مانند بسیاری از پدیده‌های انسانی دیگر، از اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور متأثر است. اثرگذاری نهضت مشروطه بر نوع ادبیات

دهه ۶۰. نمایی از حضور نوجوانان در مراسم کمک به جبهه‌های جنگ

کودک آن سال‌ها کاملاً آشکار است، همچنان که رشد جریان‌های فکری و اجتماعی چپ، ادبیات کودک و نوجوان مخصوص خود را به همراه آورد. طبیعی است که انقلاب اسلامی هم در ادبیات کودک و نوجوان، بازتاب داشته باشد. باز شدن فضا برای سخن گفتن صاحبان اندیشه، به خصوص اندیشه دینی و انتظار کشیدن مردم برای شنیدن آنچه ممنوع بود، خود را در انتشار کتاب‌ها و مجله‌های کودک و نوجوان نشان داد و رنگ و بوی دینی و مفاهیم انقلابی، در بسیاری از داستان‌ها استشمام می‌شد. در چنین فضایی، ایده نشریه سلام‌بچه‌ها در دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شکل گرفت.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم پس از انقلاب اسلامی راه‌اندازی شد. یکی از واحدهای این مجموعه، واحد فرهنگی و هنری است. نشریه سلام‌بچه‌ها در این واحد منتشر و پس از مدتی کوتاه، به یکی از نشریات موفق و شناخته شده در کشور تبدیل شد. در این کتاب که حاصل مصاحبه با دست‌اندرکاران این نشریه است، به دنبال ثبت تجربه نشریه کودک و نوجوان سلام‌بچه‌ها هستیم. انتخاب‌های بسیاری در خصوص سوژه دقیق تاریخ‌نگاری‌مان، بر سر راهمان بود. آنچه در نهایت بر آن متمرکز شدیم، واکاوی تاریخچه شکل‌گیری و رشد نشریه سلام‌بچه‌ها، به عنوان یک نهاد و جریان و بررسی اثر آن بر ادبیات کودک و نوجوان ایران بود. تلاش کردیم در مصاحبه‌ها، به زمینه‌ها و علت‌های رشد نویسندگان در آن و ثبت تجربه‌های بخش‌های مختلف نشریه و تمایزهای این جریان، با دیگر جریان‌های هم دوره آن بپردازیم. در پی این انتخاب، موضوعات دیگری همچون: تاریخ شفاهی داستان کودک و نوجوان یا تاریخ شفاهی شعر کودک و نوجوان و موضوعاتی از این دست، با همه اهمیتش از موضوعات اصلی پژوهش ما نیست، هر چند امیدواریم این پژوهش دست‌کم در فضای ادبیات دینی کودک و نوجوان، زمینه‌ساز انجام پژوهش‌های اینچنینی شود. در این پژوهش درصددیم، به این پرسش‌ها پاسخ دهیم: ۱. انگیزه این جمع از راه‌اندازی این نشریه چه بود؟ ۲. اعضای هیئت تحریریه، چگونه همگام با نشریه رشد کردند؟ ۳. سلام‌بچه‌ها به عنوان نشریه‌ای مرتبط با سازمانی حوزوی، با دیگر نشریات کودک و نوجوان چه تفاوتی داشت؟ ۴. سلام‌بچه‌ها در فضای ادبیات کودک، به‌ویژه ادبیات دینی کودک، چگونه مطرح شد؟ ۵. نشریه را با چه شیوه‌ای به مخاطب می‌رساندند؟ ۶. رمز و راز موفقیت سلام‌بچه‌ها چه بود؟...».

بهمن ۱۳۵۸. مسعود رجوی و تنی چند از همگنانش پس از آزادی از زندان، در منزل خلیل‌الله رضایی

مسعود رجوی، همکاری تمام عیار با ساواک و بازخوانی اسنادی پس از ۵۱ سال

سخاوت بی‌دریغ یک سوپر مبارز در لو دادن همراهان تشکیلاتی!

■ نیما احمدپور

بازخوانی و تحلیل هر سخن گفته شده‌ای، حتی اگر مربوط به ۴۳ سال پیش باشد، الزامات بی‌فایده و ملال‌آور نیست، همانگونه که هر سخن نو و تازه‌ای سودمند قلمداد نمی‌شود. برخی اسناد و گفته‌های پیش‌تر منتشر شده، هر چه زمان بر آنها می‌گذرد، مهم‌تر می‌نماید و شواهدی بیشتر بر صحت آنها عیان می‌شود. در اسفند ۱۳۵۸ و دوره بالاگرفتن طلبکاری گروه موسوم به مجاهدین خلق و مسعود رجوی از نظام اسلامی، جزوه‌ای منتشر شد با عنوان «منافقین» که اسنادی درباره رجوی و سعادتی را در خویش داشت. اسناد مربوط به فرد نخست، مربوط به دوره دستگیری و زندان وی در دهه ۵۰ و همکاری‌های صمیمی وی با ساواک در لو دادن رهبران سازمان بود که نهایتاً اعدام آنان و رهایی او از اعدام را در پی داشت. خوانش این اسناد در وهله اول، طبیعت ملون و خائن رجوی را می‌نماید و درسی است برای نوجوانان دهه سوم و چهارم انقلاب که وی و سازمانی را که او برپا داشته است بهتر بشناسند. هر چند تذکار برخی واقعیت‌های پیش گفته از چهار دهه نیز مفید و روشنگر می‌نماید.

■■■

■ **ثابتی: شاه دستور داد رجوی اعدام نشود**

چند سال پیش که خاطرات پرویز ثابتی در گفت‌وگو با عرفان قانعی‌فرد منتشر شد، او فرآیند جذب کاظم رجوی برادر مسعود رجوی به ساواک را شرح داد و در ادامه به همکاری‌های وی با این نهاد و نهایتاً دستور شاه برای اعدام نشدن وی اشارت برد. او سخنان خود را علاوه بر خاطراتش، به اسنادی منتسب کرد که در آغازین سال تأسیس جمهوری اسلامی و از سوی نیروهای انقلابی نشر یافت. این خاطرات به خودی خود، ذهن مردم را به سوی مفاد جزوه «منافقین» متوجه ساخت، همان که در این مقال سخن از آن در میان است. ثابتی در بخشی از «در دامگه حادثه» و در باب موضوع فوق آمده، چنین آورده است:

«رجوی در شهریور ۱۳۵۰ دستگیر شد و جزو ۱۰ نفری بود که محکوم به اعدام شده بود. برادر مسعود، یعنی کاظم رجوی را من می‌شناختم... که در سال ۱۳۳۶، با هم به مدت یک ماه برای استخدام در آموزش و پرورش دوره‌ای را طی کردیم و با هم آشنا شدیم. کاظم رجوی پس از یکی دو سال، برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی فعالیت می‌کرد. من هم برای مسافرتی به سوییس رفته بودم و از طرف ساواک کاری داشتم و هشت، ۹ سال هم از سابقه من در ساواک می‌گذشت. حوالی سال ۱۳۴۷ بود و خواستم کاظم رجوی را ملاقات کنم که مثلاً ببینم چه کاری می‌توانم درباره او انجام بدهم. به کاظم تلفن زدم و گفتم: مرا یادت هست؟ گفت: بله، کجا هستید؟ و همدیگر را ببینیم و رفتیم و همدیگر را دیدیم. از او پرسیدم: اینجا چه می‌کنی؟ البته می‌دانستم و پرونده‌اش را مطالعه کرده بودم. به هر حال دیدم که خیلی هم سفت و سخت نیست و فقط انتقادهایی از شاه دارد، ولی زیاد مهم نیست. مسلماً در آن موقع هنوز نمی‌دانست که برادرش (مسعود) در شبکه مجاهدین خلق فعالیت دارد. از من پرسید که شما چه می‌کنید؟ من هم گفتم: در نخست‌وزیری هستم، گفت: همان ساواک؟ من هم صراحتاً گفتم: بله! گفت: خب اینجا در سوییس چه می‌کنی؟... خلاصه حین گفت‌وگو دیدم که دمش سست است و به عنوان نمایندگی ساواک، آنجا استخدامش کردم و به نماینده ساواک در ژنو، تحویلش دادم و ماهی هزار فرانک سوییس هم برایش حقوق گذاشتیم و مأمور ما شد و گزارشات برای ما می‌فرستاد. تا اینکه در سال ۱۳۵۰ که برادرش (مسعود) دستگیر شد، کاظم فوری نامه نوشت و تلفن زد: آقا دستم به دامنت، برادرم را نجات دهید! و من هم گفتم: ببینم چه کاری می‌توانیم بکنیم و بعد مسعود محکوم به اعدام شد. کاظم جاهای مختلفی هم می‌رفت و ضمن اینکه به من متوسل می‌شد، می‌رفت مثلاً ژان پل سارتر را هم می‌دید که علیه اعدام‌ها کاری کند و مسعود اعدام نشود. من گزارشی درست کردم که برادرش برای ساواک این کارها و خدمات را کرده و مسعود رجوی را یک درجه تخفیف بدهیم. شاه هم موافقت کرد و یک درجه تخفیف داده شد و مسعود رجوی اعدام نشد. در بازجویی‌ها نسبتاً همکاری کرد و آرام بود. خبر یک درجه تخفیف را که دادیم، به روزنامه‌ها نوشتیم این ۱۰ نفر محکوم به اعدام شدند و مسعود رجوی به علت اینکه در جریان بازجویی با ما همکاری کرده است، شامل یک درجه تخفیف شده است. آن وقت در زندان معترض شده بود که خیر من چه همکاری داشته‌ام؟ در حالی که همکاری کرده بود. در بازجویی‌ها خیلی آدم‌ها را معرفی کرده بود و جمهوری اسلامی هم چند سال پیش، بازجویی‌هایش را منتشر کرده بود. در زندان گاهی زندانی‌ها شلوغ می‌کردند، او می‌رفت و می‌گفت که شلوغ نکنید، در حالی که مخفیانه فعالیتش را داخل زندان می‌کرد و تنها کسی بود که از همان گروه اول مانده بود و نتیجتاً اتوماتیک‌وار رهبر شده بود...».

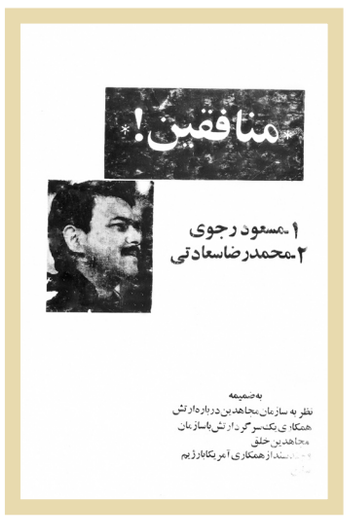

نمایی از روی جلد اثر منافقین که در اسفند ۱۳۵۸ نشر یافت

■ **به مثابه گزارشی از کارکرد گروه موسوم به مجاهدین در سال ۱۳۵۸**

جزوه منافقین از سوی جریانی انقلابی، به نام «گروه توحیدی شریف» و از سوی «کمیته افشاگری» آن در تبریز، در اسفند ۱۳۵۸ منتشر شد. انتشار این جزوه، واکنش هیستیریک گروه موسوم به مجاهدین خلق را در پی داشت. آنان با انتشار شماره فوق العاده نشریه مجاهد، سعی در توجیه‌گری و عدم ریزش حامیان خود داشتند. با این همه جریانات انقلابی و مردمی که از رفتار مجاهدین در آن دوره، بس عاصی بودند، نه تنها به شانتاژ این گروه وقعی ننهادند، بلکه با تلاشی گسترده به تکثیر و بازنشر آن دست زدند. گروه توحیدی شریف بر مجموعه اسناد منتشر شده خویش، دیباچه‌ای دارد که می‌تواند نوعی بازنمایی و تبیین از کارنامه منافقین در آن دوره و با ادبیات خاص آن مقطع باشد. در بخش‌هایی از این مقدمه می‌خوانیم:

«هم‌اکنون قریب یک‌سال است که همه شاهدیم گروهی با نقاب اسلام و با نام عوامفریبانه مجاهدین خلق! از هیچ مخالفت و ضربه‌زدنی بر پیکر انقلاب و وحدت و یکپارچگی ملت خودداری نکرده‌اند و در این خیانت‌ها، همواره تمام دشمنان اسلام و گروه‌های ضددین! و مارکسیست با این به اصطلاح مجاهدین خلق همکاری صمیمانه داشته‌اند! این منافقان همچون دیگر منافقان تاریخ اسلام، با بی‌رحمی و شقاوت، هر روز توطئه‌ای و مزاحمتی در راه وحدت و یکپارچگی ملت مسلمان ایران به‌وجود می‌آوردند و چنانکه قرآن کریم، کتاب حیاتبخش و آسمانی ما می‌فرماید: منافقان با خدا هم حیله و نیرنگ به‌کار می‌برند چه رسد به خلق خدا. و از روشن‌ترین فریبکاری‌ها و نیرنگ‌های آنان، یکی همین است که با وجود ضربه‌هایی که هر روز و هر هفته بر پیکر خلق مسلمان ایران فرود می‌آوردند، خود را مجاهدین هم می‌نامند! و البته ملت مسلمان و هوشیار ایران، فریب این حیله‌ها را نمی‌خورد، چراکه می‌داند همکاران کمونیست این منافقان که بارها روی خلق اسلحه کشیده‌اند و خون پاک بسیاری از جوانان بی‌گناه و خدمتگزار مسلمان را در گنبد، کردستان و نقاط دیگر به زمین ریخته‌اند نیز خود را با بی‌شرمی فدایی خلق قلمداد می‌کنند! آری این منافقان و همکاران ضد دین آنان همه از یک قماشند و خدای متعال به‌درستی آنان را در یک ردیف جمع‌بندی فرموده است آنجا که می‌فرماید: ان الله جامع المنافقین والکافرین فی‌جهنم جمعا. اینک ما بنا بر وظیفه اسلامی و به فرمان خدای متعال که به پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: جاهدالکفار والمنافقین واغلظ علیهم؛ با کافران و منافقان مبارزه و جهاد کن و در مبارزه بر ایشان سخت بگیر، لازم می‌دانیم تا آنجا که در توان ماست، منافقان را به ملت مسلمان معرفی و چهره زشت و شوم ایشان را بر همگان آشکار سازیم. در این شماره به اختصار با برخی عملکردهای انقلابی! مسعود رجوی عضو کادر رهبری مجاهدین خلق آشنا می‌شوید. امید است به تأیید خداوند متعال در آینده نیز بتوانیم اسناد دیگری را در رابطه با معرفی چهره واقعی این شخص و دیگر منافقان به ملت عزیز و مسلمان ایران ارائه دهیم...».

> **با مرور اسناد مسعود رجوی در ساواک، به راحتی می‌توان پذیرفت که سخن پرویز ثابتی در باب آرام بودن وی در بازجویی‌ها و نیز تلاش وی برای آرام ساختن زندانیان معترض به شرایط، درست بوده است. ثابتی اگرچه مدعی است که او در زندان، مخفیانه به انجام فعالیت می‌پرداخت، اما در عالم خارج و در میان مردم به پاخاسته در موج پایانی و بنیان برافکن انقلاب، از وی و فعالیت‌هایش نشانی یافت نمی‌شد. وزن‌کشی نهایی در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ نیز نشان داد که او هرگز نمی‌تواند بر حمایت مردم حساب کند و از این روی بود که برای رویارویی با خلق دست به اسلحه شد**

> **مسعود رجوی، اندکی پیش‌تر از محمد حنیف‌نژاد بنیانگذار سازمان مجاهدین خلق دستگیر شد. در شرایطی که ساواک با تمامی توان حنیف‌نژاد را می‌جست، رجوی در یکی از بازجویی‌های مکتوب خویش آدرسی تمام از ویژگی‌های ظاهری، اخلاقی و سیاسی او به ساواک داد! رجوی در لو دادن کادر رهبری و اعضای سازمان مجاهدین به ساواک و ارائه آدرس آنان نیز به قدری باز و سخاوتمندانه عمل کرد که حیرت‌انگیز می‌نماید. بعید نمی‌نماید که بخشی از توفیق ساواک در وارد آوردن ضربه‌ای گسترده به سازمان در سال ۵۰، معلول همکاری‌های گسترده رجوی با این سازمان باشد**

■ **رجوی و ارائه آدرسی کامل، از ظاهر و فعالیت محمد حنیف‌نژاد به ساواک**

مسعود رجوی، اندکی پیش‌تر از محمد حنیف‌نژاد بنیانگذار سازمان مجاهدین خلق دستگیر شد. در شرایطی که ساواک با تمامی توان حنیف‌نژاد را می‌جست، رجوی در یکی از بازجویی‌های مکتوب خویش، آدرسی تمام از ویژگی‌های ظاهری، اخلاقی و سیاسی او به ساواک داد! سخاوتمندی وی در این فقره به حدی بود که ما را از ارائه هرگونه توضیح اضافی در این باره بی‌نیاز می‌سازد:

«س- مشروح اطلاعات در مورد محمد(حنیف نژاد)

ج- حدود سه الی چهار سال پیش او را شناختم. از افراد سطح بالای ما بود. قد دراز. رنگ سفید و سبزه. گاهی اوقات از عینک استفاده می‌کرد. محل سکونتش در همان اتاق کنار من، در منزل گلشن بود. در روز دستگیری ساعت ۱۲/۵، باید او را می‌دیدم. ترک و اهل آذربایجان بود. ابتدا او نقش رابط و مسئول مرا داشت. کار او در گروه، مسئولیت ایدئولوژیک بود. به‌این معنی که با همکاری من مشترکاً جزوات ایدئولوژیک را تنظیم می‌کردیم و هم اکنون نیز داشت جزوه ایدئولوژی را تکمیل می‌کرد. در مسائل تعلیماتی نیز نظر صائب داشت و من غالباً با او مشورت می‌کردم. به مناسبت انتقاداتی که پیش آمده بود، او سعی می‌کرد مسئولیت زیاد نپذیرد. قبلاً ازدواج کرده، ولی گویا طلاق داده بود...».

■ **رجوی در قامت ارائه کننده رزومه دوستان تشکیلاتی به ساواک**

رجوی در لو دادن کادر رهبری و اعضای سازمان مجاهدین به ساواک و ارائه آدرس آنان، به قدری باز و سخاوتمندانه عمل می‌کند که حیرت‌انگیز می‌نماید. این نشان می‌دهد که سخن ثابتی در همکاری وی در بازجویی‌ها را باید روایتی درست قلمداد کرد. او در یکی از بازجویی‌ها و در تکمیل سیکل معرفی‌های خویش به بازگویی نشانه‌های چهره‌هایی چون: محمد حنیف‌نژاد، علی اصغر بدیع‌زادگان، بهمن بازرگانی، علی باکری و عده‌ای دیگر پرداخته است. بعید نمی‌نماید که بخشی از توفیق ساواک در وارد آوردن ضربه‌ای گسترده به سازمان در سال ۵۰، معلول همکاری‌های گسترده رجوی با این سازمان باشد:

«۵- بهمن (بازرگانی): ترک اهل آذربایجان. قدمتوسط. چهره تقریباً سبزه. سن حدود ۲۵الی۲۶ سال. مو: تقریباً مشکی. آدرس او را نمی‌دانم. از نظر شکلی زیاد شبیه محمد است. احتمالاً پسرعموی او باید باشد یا قوم‌وخویش نزدیک. یک‌بار او را در زمستان گذشته، هنگام خروج از وزارت اقتصاد دیده‌ام. البته نمی‌دانم که آنجا کار می‌کرده یا برای انجام کاری رفته بود. محمد بازرگانی او را باید بشناسد.

۶- بهروز (علی باکری): قدکوتاه. سیه‌چرده. اهل آذربایجان. آدرس نمی‌دانم. چشم مشکی. به‌احتمال قوی فارغ‌التحصیل و مهندس باید باشد. محمد بازرگانی باید او را بشناسد و البته نمی‌دانم که مشخصات او را می‌داند یا نه؟

۷- محمد (حنیف‌نژاد): چهره کشیده. اهل آذربایجان. قد بلند. چشم مشکی. گاه عینک می‌زد. قبلاً با من در منزل مهدی فیروزیان اتاقی در اجاره داشت. رنگ پوست سفید و سبزه. من او را از همان اوایل می‌شناختم و مدتی نقش مسئول مرا داشت. در روز دستگیری ساعت ۱۲/۵ با او قرار داشتم. در مسیر خیابان آریامهر سمت امیرآباد و بالعکس و از امیرآباد سر کوچه بعد از پمپ‌بنزین به‌سمت خیابان آریامهر که البته نیامد. هدف ملاقات این بود که بسته‌ای را که نمی‌خواستم در خانه حفظ کنم، به او بدهم. (منظور خانه خودم است) بسته حاوی یکسری اسناد و مدارک و اشیایی بود که خودم هم دقیقاً ندیده بودم و افرادی را که برای دستگیری آمدند، تمام بسته را توقیف و به بازداشتگاه آوردند. احیاناً مدارک آن از خارج ارسال شده بود. سعید و ناصر، محمد نامبرده مزبور را می‌شناسند. البته باز هم نمی‌دانم که تا کجا مشخصات دقیق او را می‌دانند.

۱۲- اصغر (بدیع‌زادگان): نام فامیل او باید ودیعی یا بدیعی باشد. مهندس بود و احتمالاً مهندس شیمی و کارمند یا استادیار دانشکده فنی دانشگاه تهران. قد کوتاه. سیه چرده یا سبزه. موفلفل‌نمکی. چشم مشکی. اما فقط یکنوع جوهر نامرئی داشتیم که البته از آن بسیار بسیار کم استفاده می‌شد و آن گرد سفیدی بود که محلول بود و آن‌را اصغر به‌من داد. منزل، در تهران منزل خانوادگی داشت. می‌تواند آدرس او را از دانشکده فنی بگیرید. محمد او را می‌شناخت. ناصر هم همینطور. البته نمی‌دانم که ناصر مشخصات دقیق او را می‌دانست، یا نه.

۱۳- اسامی زیر را هم شنیده‌ام ولی اطلاع دقیق ندارم. علیرضا، رضا، کریم (که اسم مستعار فردی به‌نام محمود بود)- صمد...».

■ **اگر فریضه مذهبی را خلاف امنیت می‌بینید، حق با شماست**

با مرور اسناد مسعود رجوی در ساواک، به راحتی می‌توان پذیرفت که سخن پرویز ثابتی در باب رام و آرام بودن وی در بازجویی‌ها و نیز تلاش وی برای آرام ساختن زندانیان معترض به شرایط، کاملاً درست بوده است. ثابتی اگرچه مدعی است که او در زندان، مخفیانه به انجام فعالیت می‌پرداخت، اما در عالم خارج و در میان مردم به پاخاسته در موج پایانی و بنیان برافکن انقلاب، از وی و فعالیت‌هایش نشانی یافت نمی‌شد! وزن کشی نهایی در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ نیز نشان داد او هرگز نمی‌تواند روی حمایت مردم کوچه و بازار حساب کند و از این روی بود که برای رویارویی با خلق دست به اسلحه شد! آنچه در پی می‌آید، برشی از نامه وی به سرهنگ محرری است که حالات و نگاه وی به اعتراضات درون زندان را عیان ساخته است:

«... می‌توان حدس زد که در این شرایط، زندانی‌ها چه حال و روزی پیدا می‌کنند. شب همان روز من که هنوز نامه ننوشته بودم، وقتی دیدم جریان دارد بد طوری اوج می‌گیرد و چه بسا باز به یک درگیری منتهی شود، نامه‌ای به مقامات ساواک و دادرسی و شهربانی نوشته و ضمن تشریح مفصل قضیه و شرایط زندان، تقاضای رسیدگی کردم. ضمناً به‌خاطر اینکه مسئله در همین حد بین زندانی و مقامات زندان حل شود، نامه را رد نکردم، بلکه از رئیس زندان تقاضای ملاقات کرده و نامه‌ها را با خودم بردم پیش ایشان. البته بدون مبالغه بگویم در آن شرایط که رئیس و مقامات زندان همه را رد کرده و هیچ روی موافق نشان نداده بودند، تقاضای ملاقات و صحبت حضوری در آن جو ناراحت کننده و پرعذاب و کینه‌ای که زندان را گرفته بود، کار ساده‌ای نبود. در ثانی احتمال جلب نظر موافق رئیس خیلی کم بود و لذا رفتن به آنجا از طرف من معادل بود با کلی اتهام و مارک جدید از سازشکاری و ترس و جبن گرفته تا انواع ISMهای دیگر. با این همه من که دیگر تجارب گذشته را داشتم به حرف‌های این و آن بی‌اعتنایی کرده و رفتم. ایشان مرا پذیرفت، نامه‌هایم را خواند و گفت رد می‌شود. دو، سه ساعت هم آنجا بودم و در کمال ادب ابعاد مختلف این قضیه را تشریح کردم. به‌طور کلی شامل:

اولاً- در مورد امنیت داخلی زندان هنگام صبح که تاکنون هیچ سابقه خلافی وجود ندارد و امری هم که مسبوق به سابقه نیست، شاید شما که رئیس زندان هستید، بتوانید مختصر ارفاقی قائل شوید تا دیگر مسئله‌ای ایجاد نشود. ثانیاً- خود شما هم بهتر اطلاع دارید که انجام این فرضیه مذهبی را هیچ وقت مقررات زندان‌ها در طول همه تاریخ زندانبانی ایران موقوف نکرده. حالا اگر شما در این امر، یک تظاهر سیاسی و مخالف مقررات و خلاف امنیت می‌بینید، حق با شماست...».

■ **نصیری: رجوی کمال همکاری را در معرفی اعضای سازمان به عمل آورده است**

همانگونه که ثابتی در خاطرات خویش بدان اشارت برده است، مسعود رجوی در پی همکاری خود و برادرش با ساواک و از سوی محمدرضا پهلوی، از اعدام معاف شد. سند پی آمده، متن نامه‌ای از نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک منحله است که ضمن اشاره به همکاری‌های بی‌دریغ نصیری با این سازمان، برای او درخواست ارفاق و تخفیف در مجازات دارد:

«درباره مسعود رجوی فرزند حسین
پیرو ۳۱۲/۷۶۱۱- ۵۰/۹/۱۶

نامبرده بالا که از محکومان سازمان به‌اصطلاح آزادیبخش ایران، وابسته به جمعیت نهضت آزادی است و در دادگاه تجدیدنظر نظامی به اعدام محکوم گردیده، بعد از دستگیری در جریان تحقیقات، کمال همکاری را در معرفی اعضای سازمان مکشوفه به‌عمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار گذارده است، از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبور مؤثر و مفید بوده و پس از خاتمه تحقیقات نیز در داخل بازداشتگاه همکاری‌های صمیمانه‌ای با مأموران به‌عمل آورده. لذا به‌نظر این سازمان استحقاق ارفاق و تخفیف در مجازات را دارد. مراتب جهت استحضار و هرگونه اقدام مقتضی اعلام می‌گردد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور- ارتشبد نصیری»